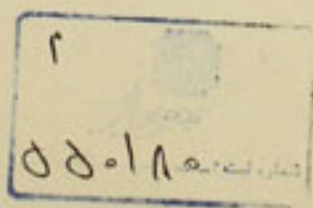




سه آرزو

نوشته: شارل پرو

ترجمه: اتحاد



۱۵

۱۳۰

کتابخانه

۲۸۱-۴۸۹۵۸

یک شمع به عشق فروخته شده



سه آرزو



یکی بود
یکی نبود سالها پیش زن و شوهر جوونی زندگی
میکردن که فقیر و بی چیز بودن.
مرد جوون هیزم شکن بود و صبح که میشد
میرفت جنگل و هیزم جمع میکرد و از این

طریق زندگیشونو میگذروند.

اما با وجود زحمت زیادی که میکشید هیچوقت باندازه کافی پول در نمی آورد.

خلاصه زندگی سختی داشتن و بیشتر وقت ها توی دلشون آرزو میکردن که کاش به اندازه همسایه بغلی شون ثروتمند بودن.

خلاصه شب و روزشون به این ترتیب می گذشت تا اینکه یه روز طبق معمول مرد جوون تبرش رو برداشت و رفت به جنگل که هیزم بشکند. رسید به درختی و تبرش رو بلند کرد تا درخت رو بشکند. تا تبر به ساقه درخت خورد، رعد و برقی شد و از دل آسمون یه مرد قوی هیکل ظاهر شد. چشم

هیزم شکن به این مرد که افتاد سرتاپای بدنش شروع کرد به لرزیدن. اما مرد گفت: «از من نترس جوون من به تو آسیبی نمیرسونم من ژوپیتتر خدای خدایان هستم و اومدم اینجا که سه تا از آرزوهای تو رو برآورده کنم.» بچه ها ژوپیتتر اسم خدای افسانه ای مردم روم باستان بود که یونانی ها بهش میگفتن زئوس و توی افسانه ها اومده که ژوپیتتر از همه چیز و همه کس با قدرت تر بود و هر کاری که می خواست قادر بود انجام بده. خلاصه ژوپیتتر

به جوون گفت که سه تا آرزو بکنه تا در دم
آرزوهاشو برآورده کنه.
اما تا جوون اومد دهن باز کنه و چیزی بگه.
ژوپتر گفت:
«مواظب باش عجله نکنی چون من فقط سه تا
از آرزوهای تورو برآورده میکنم.
نه بیشتر.»
بعدش دود شد و رفت به آسمون.
جوون هیزم شکن هم تبر و هیزم و چیزای دیگه
رو همونجا ول کرد و





دوید به طرف خونه تا قضیه رو بازنش در میون بذاره. به خونه که رسید با
زنش شروع کردن به فکر کردن و پیشنهادای مختلف کردن مثلاً زن
میگفت:

«بهتره آرزو کنیم که ثروتمندترین آدمای روی زمین باشیم تا اونوقت
دیگه از این گرسنگی و زحمت نجات پیدا کنیم.»
و شوهر میگفت: «نه! اگه ثروت داشته باشیم اما تن سالم و عمر کافی
نداشته باشیم ثروتمون به چه درد میخوره؟ پس بهتره آرزو کنیم خدا
سلامت و طول عُمر بهمون بده»
زن میگفت «آخه اگه عمر دراز داشته باشیم و پول نداشته باشیم که

سخت‌تره عمر بدون پول به‌چه درد میخوره؟»

خلاصه یه ریز با هم جرّ و بحث میکردن و به‌نتیجه نمی‌رسیدن. تا اینکه کم‌کم شب شد و وقت شام رسید. شوهر به‌زنش گفت: «فعلاً بجای این حرفا پاشو یه چیزی درست کن بخوریم. بعد دوباره با هم حرف میزنیم» زن هیزم‌شکن بلند شد و طبق معمول هر شب یه کمی روغن داغ کرد که با نون بخورن. درواقع شام هر شبشون همین بود. زن همینطور که داشت

روغنو داغ میکرد. زیر لب غُرغُر کنون گفت:

«آخه تا کی هَمَش نون و روغن بخوریم، دیگه دلم از روغن بهم میخوره.
کاشکی امشب مثلاً بجای روغن چند تا سوسیس خوشمزه داشتیم.» هنوز
حرفش تموم نشده بود که چند تا سوسیس از توی لوله بخاری افتاد توی







ماهی تابه و تازه زن و شوهر متوجه شدن که زن چه
اشتباهی کرده و باین ترتیب اولین آرزوی خودشو
کرده.

اونم واسه چه چیز ناقابلی هیزم شکن

به شدت عصبانی شد و شروع کرد سرزنش داد
کشیدن که:

«آخه اینم شد آرزو نمیتوانستی چند ساعت دندون

رو جیگر بذاری و جلوی زیبون صاحب

مرده تو بگیری؟

خدا کنه یه دونه از اون سوسیس ها بچسبه جلوی دهن



تو که انقدر و راجی نکنی» بله بچه‌ها باین ترتیب شوهر اشتباه بعدی رو
کرد و آرزوی دوم رو مطرح کرد و همین که حرفش تموم شد یکی از
سوسیس‌ها پرواز کرد و اومد چسبید به‌دهن زن. هیزم‌شکن تازه متوجه شد
که ای دل غافل چه جوری از روی عصبانیت یکی دیگه از آرزوهای
خودش رو هدر داده. حالا زن هیزم‌شکن هم می‌اینطرف و اونطرف می‌دوید
و فریاد می‌زد و سعی میکرد سوسیس رو از دهنش جدا کنه ولی مگه

میتونست؟ خلاصه مدّتی دوتائی جیغ و داد و ناله و فریاد کردن تا اینکه
هیزم‌شکن یه دفه به‌یادش افتاد که هنوز یه آرزوی دیگه براش باقی مونده
این بود که فوراً گفت «آرزو میکنم این سوسیس از جلوی دهن تو کنده
بشه» و همینطورم شد. و به‌این ترتیب بخاطر عجله و حرص و ولع هر سه
تا آرزوشون به‌هدر رفت.

بله بچه‌ها این زن و شوهر جوون سه تا آرزوشونو کرده بودن ولی
وضعشون هیچ تغییری نکرده بود. اما تنها فایده‌ای که تمام این ماجرا
واسه شون داشت این بود که فهمیدن هر آدمی بایستی به چیزی که داره
قناعت کنه و در آرزوی ثروت باد آورده نباشه و حرص و ولع زیادی



نداشته باشد. چون خدا با بنده‌هاش همونطور که لازمه و قسمت اوناس رفتار میکنه. خلاصه از اون به بعد هیزم شکن و زنش با تجربه‌ای که پیدا کرده بودن، زندگی جدیدی رو شروع کردن و کم‌کم در سایه سعی و کوشش وضع زندگیشون بهتر شد و سالهای سال در کنار هم با عشق و علاقه فراوون زندگی کردن.



از سری داستانهای مصور (سپیده) آنچه منتشر شده است

۱- شبنامه

۹- هانس خوش شانس

۲- خیاط دلاور

۱۰- دو خواهر و يك

۳- دختر چوپان

کتابخانه کودکان

۱۱- پوست خرس

۴- همسر ماهیگیر

۳۳۱

۱۲- راپونزل

۵- ریکه کاکلی

۴۱

۱۳- سه آرزو

۶- سنگ آتش زنه

۱۴- کبوتر سفید

۷- شستک

۱۵- سپید گل

۸- سفید برفی و گل قرمزی

۱۶- دختر کبریت فروش و خیاط پینه دوز

مرکز بخش انتشارات کورش

تلفن ۳۱۹۲۴۲



انتشارات سپیده

۴۰ ریال